

در نگاه نخست شاید این امر بدیهی به نظر آید که شناخت فیلسوفان غرب، از طریق خواندن آثار آنها به زبان اصلی، و یا ترجمه آثارشان به زبان دوم یا سوم صورت می‌پذیرد. به لحاظ منطقی می‌توان گفت که خواندن آثار فیلسوفان به زبان اصلی از اولویت خاصی برخوردار است. زیرا در این حالت ما با متن اصلی فیلسوف درگیر می‌شویم. اما وضعیت ما در مواجهه با ترجمه این آثار به زبان دوم و سوم چگونه است؟ دیدگاه‌ها و نظرات اساتید فلسفه در ایران را درباره این موضوع می‌توان به صورت یک طیف مشخص کرد: در یک سو اساتیدی قرار دارند که تنها ترجمه فارسی متن اصلی را می‌پذیرند (متن اصلی می‌تواند به زبان یونانی، لاتین، آلمانی، فرانسه، انگلیسی و غیره باشد). این اساتید برحسب پیش فرض‌های پیشینی و تجربه‌های پسینی خود این استدلال را مطرح می‌سازند که ترجمه‌های فارسی از زبان دوم، ممکن است خواننده را از فهم اصل موضوع بسیار دور کند. زیرا در این مورد خاص، متونی که از آلمانی به انگلیسی ترجمه شده‌اند، از دقت و کیفیت بسیار پایینی برخوردارند. چکیده استدلال این گروه آن است که عدم ترجمه یک کتاب از زبان دوم بهتر از این است که این کتاب بد ترجمه شود. در سوی دیگر اساتیدی قرار دارند که بر این عقیده‌اند که ترجمه از متن اصلی اولویت دارد، اما ترجمه از زبان دوم نیز ضرورت دارد، حتی اگر ترجمه دوم از زبان اصلی دارای اشکالاتی باشد. زیرا زبان و فرهنگ فلسفه نمی‌تواند متوقف باقی بماند. چکیده استدلال این گروه آن است که ترجمه یک کتاب از زبان دوم، حتی اگر از کیفیت مناسبی برخوردار نباشد، بهتر از عدم ترجمه آن است. در این طیف نظرات دیگری را نیز می‌توان یافت. نگارنده بر این عقیده است که ترجمه از زبان دوم تنها بنا به یک شرط مقبول است، و آن این است که ترجمه دوم از کیفیت بسیار خوبی برخوردار باشد. از آنجایی که نگارنده در این مقاله درصدد است به نقد و بررسی ترجمه انگلیسی و فارسی کتاب مثال خیر در فلسفه افلاطونی - ارسطویی، (The idea of the good in Platonic-Aristotelian philosophy) نوشته گادامر، با ترجمه انگلیسی کریستوفر اسمیت و ترجمه فارسی دکتر حسن فتحی بپردازد، بحث درباره این موضوع را به ترجمه فارسی از زبان دوم که در این جا انگلیسی است و متن مرجع مترجم انگلیسی هم متن آلمانی است محدود می‌کند. پرسش این است که آیا ترجمه‌های انگلیسی که از متون آلمانی در حوزه فلسفه صورت گرفته‌اند، از کیفیت مناسبی برخوردارند؟ گمان نمی‌کنم که بتوان پاسخی قطعی به این پرسش داد. ترجمه‌های انگلیسی بسیاری را می‌توان به عنوان شاهد ذکر کرد که از کیفیت نامناسبی برخوردارند. منظور نگارنده از «کیفیت» این است که این متون فاقد دقت، وضوح و انسجام می‌باشند. به عنوان نمونه، ترجمه انگلیسی جان مک کواری از متن آلمانی هستی و زمان را می‌توان فاجعه نامید. به عنوان نمونه دیگر، ترجمه انگلیسی گیبسون از کتاب ایده‌های هوسرل بسیار ضعیف و

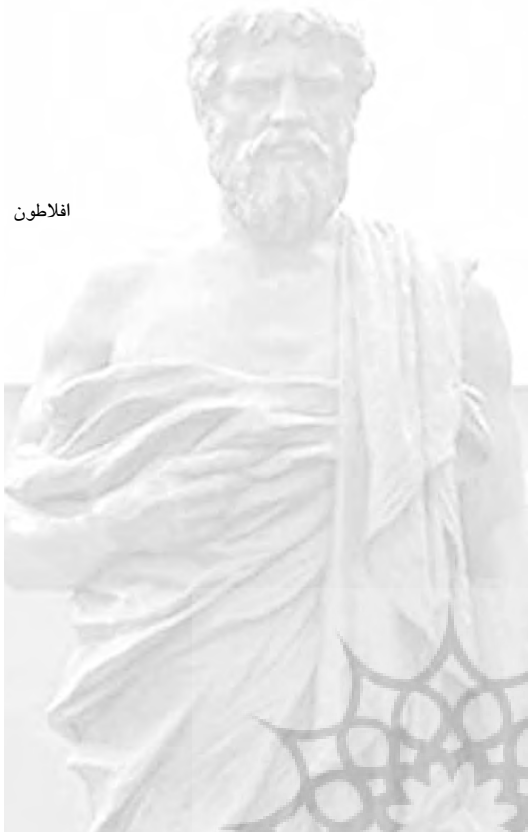
نگاهی انتقادی به کتاب

## مثال خیر گادامر

محسن نریمانی\*



مثال خیر در فلسفه  
افلاطونی - ارسطویی،  
هانس گئورک گادامر،  
ترجمه حسن فتحی،  
تهران: انتشارات  
حکمت، چ ۱، ۱۳۸۲.



فائد دقت است (مثلاً مترجم انگلیسی، سه اصطلاح آلمانی *Erleben* و *Erfahrung*، *Erlebnis* را *experience* ترجمه کرده است، در حالی که این سه اصطلاح نزد هوسرل کاملاً متفاوتند)، اما ترجمه انگلیسی کرستن از همین کتاب از دقت بسیار بیشتری برخوردار است. پس پاسخ ما می‌تواند این باشد که برخی از ترجمه‌های انگلیسی که از متون آلمانی در حوزه فلسفه صورت گرفته اند از کیفیت مناسبی برخوردارند. نگارنده بر همین اساس درصدد است تا در این مقاله به نقد و بررسی ترجمه فارسی و انگلیسی کتاب آلمانی بپردازد تا از این رهگذر بدین پرسشها پاسخ دهد که:

۱. ترجمه انگلیسی اسمیت از متن آلمانی از کیفیت مناسب برخوردار است یا خیر؟

۲. ترجمه فارسی متن انگلیسی اسمیت از کیفیت مناسب برخوردار است یا خیر؟

اما نگارنده پیش از نقد ترجمه این کتاب، به توصیف روش گادامر برای بررسی آثار افلاطون و ارسطو می‌پردازد.

### الف. نگاهی اجمالی به روش گادامر در این کتاب

در ابتدا ممکن است خواننده این پرسش را مطرح کند که: چرا باید به بررسی این کتاب بپردازیم و از چه لحاظ این کتاب از اهمیت برخوردار است؟ به این پرسش می‌توان این‌گونه پاسخ داد:

۱. این کتاب نمونه روشنی از فنون هرمنوتیکی یا تفسیری گادامر را در اختیار ما قرار می‌دهد.

۲. تفسیرها و بینش‌های بارزشی را درباره فلسفه افلاطون و ارسطو برای ما مهیا می‌کند.

۳. از آنجایی که گادامر به رابطه میان نظر، عمل و خیر می‌پردازد، ما را با بُعد اخلاقی اندیشه خویش آشنا می‌سازد.

پرسش دیگری که در این جا بیان آن حائز اهمیت می‌باشد، این است که گادامر برای بررسی کتاب‌های افلاطون و ارسطو که به اخلاق مربوط می‌شوند از چه روشی استفاده می‌کند؟ به طور خلاصه می‌توان گفت: هرمنوتیک فلسفی.

با توجه به کتاب حاضر می‌توان گفت که به نظر گادامر، این روش دارای دو اصل است.<sup>۱</sup> نخستین اصل این است که در هر

مورد، متن تفسیر شده باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد. این بررسی و توجه در این جا بسیار مهم است. زیرا هر کوششی برای

فهم سخنان افلاطون و ارسطو به ناگزیر با این مسئله مواجه می‌شود که متون برجامانده از این دو فیلسوف ناهمسان اند؛ به

عبارت دیگر، ما از افلاطون محاوراتی خیال‌انگیز و از ارسطو ترکیبی از رسالات و یادداشت‌های درسی را در اختیار داریم.

حتی تفاوت‌های میان متون بر جا مانده از ارسطو را بایستی به دقت مد نظر داشت. به عنوان نمونه، گادامر خاطرنشان می‌کند

که اخلاق کبیر را به دلیل اینکه دارای قالب یادداشت‌های درسی است، یا شاید حتی یادداشت‌های کلاسی کس دیگری است، نمی‌توان با انتظارات منطقی و تألیفی‌ای که در خصوص دیگر

رساله‌های اخلاقی مطرح است قرائت کرد، زیرا این یادداشت‌ها، از آن جا که یادداشت هستند، به مطالبی وابسته‌اند که ارسطو در درس‌های خویش گفته است تا آنها را تکمیل کند. اما آن چه در میان تفاوت‌های مربوط به متن بیشترین اهمیت را دارد، عبارت است از تفاوت میان شیوه بیان اسطوره‌ای و استعاره‌ای افلاطون و مفهوم‌پردازی‌های محتاطانه ارسطو از پدیدارهای طبیعی از یک سو، و از پدیدارهای زندگی عملی ما از سوی دیگر. دقیقاً قصور در ملاحظه این تفاوت است که باعث شده ما به خطا آن چه را که افلاطون در محاورات می‌گوید به عنوان گزاره‌هایی در نظر بگیریم و آن گاه اینها را با گزاره‌های اظهار شده از سوی ارسطو که همسان انگاشته‌ایم، مقایسه کنیم. همان‌طور که گادامر خاطرنشان می‌سازد، هر کسی آنچه را که در گزاره‌هایی ثبت شده - فی المثل، در صورت جلسه یک دادگاه منعکس می‌شود دیده باشد - بی‌درنگ خواهد فهمید که وقتی سخن کسی را به عنوان یک گزاره در نظر می‌گیریم، به احتمال زیاد منظور واقعی او را مهم‌تر می‌گردانیم، نه اینکه روشن تر سازیم. سوءتفسیر در این جا گریزناپذیر خواهد بود. به نظر گادامر، تأسف‌آورترین نتیجه این‌گونه مقایسه افلاطون و ارسطو این بوده است که دو متفکر را نه تنها با یکدیگر، بلکه با خودشان نیز در تعارض ببینیم. کسانی بر این عقیده‌اند که هر دو متفکر نسبت به مواضع پیشین خویش تحول یافته اند و از این رو، مواضع قبلی خویش را پس گرفته‌اند و آنها این عقیده را با مقابله گزاره‌هایی از آثار متأخر افلاطون و ارسطو با

هر کوششی  
برای فهم  
سخنان افلاطون  
و ارسطو  
به ناگزیر با این  
مسئله مواجه  
می‌شود که  
متون برجامانده از  
این دو فیلسوف  
ناهمسان اند؛  
به عبارت دیگر،  
ما از افلاطون  
محاوراتی  
خیال‌انگیز و از  
ارسطو ترکیبی  
از رسالات و  
یادداشت‌های  
درسی را  
در اختیار  
داریم.



افلاطون

گزاره‌هایی از آثار متقدم آنها تأیید کرده‌اند. از نظر گادامر، در این جا باید خطایی نهفته باشد. اول اینکه پیش از عصر جدید هیچ کس به فکر قرار دادن این متفکران در برابر یکدیگر نیفتاده است. دوم اینکه در روایات قدیم هیچ گزارشی از چنین تبدیلی در دیدگاه‌های هیچ یک از این دو فیلسوف نقل نشده است. گادامر می‌گوید به همین دلیل بسیار بجاست که بگوییم آنها، در رسیدن به یک چیز، با خود و با یکدیگر سازگار بوده‌اند، اگر چه در این راه به دو شیوه کاملاً متفاوت سخن گفته‌اند. بنابراین وظیفه ما این است که ببینیم این چیز یکسان چیست و آن را بدان‌گونه که در آثار متفاوت افلاطون و ارسطو آشکار می‌شود نشان دهیم.

اما فقط بی‌توجهی به تفاوت متنی نیست که سبب پیدایش کج فهمی‌ای می‌شود که افلاطون و ارسطو را به جان یکدیگر می‌اندازد. این کج فهمی همچنین از آنجا نشأت می‌گیرد که مفسران نمی‌توانند مناسبت آنچه را که در هر موردی اظهار می‌شود، مشخص کنند. با همین نکته به دومین اصل هرمنوتیکی می‌رسیم که در این کتاب سرمشق‌وار اجرا شده است. مسئله اساسی تحویل هر نوع سخنی به دسته‌ای از گزاره‌ها این است که زمینه یا بستر سخن، که به تنهایی معنای سخن را به آن می‌دهد، در اثر این کار از دیده پنهان می‌گردد. طبیعی است که در هر متن مکتوبی با این مسئله روبه‌رو باشیم: برای اینکه بدانیم چه سخنی گفته شده است، لازم است تشخیص دهیم که این سخن در پاسخ به چه چیزی بر زبان آمده است، و در اکثر موارد این قسمت را متون مکتوب آشکارا بیان نمی‌کنند. گویی آنها به صورت منتخبات به دست ما رسیده‌اند، اگر چه چنین می‌نماید که خود به خود کامل هستند. از این رو کسی که می‌خواهد این متون را بفهمد بایستی آنها را به بسترشان بازگرداند. به دیگر سخن، بایستی اولویت را به پرسشی دهد که پاسخ به آن در ضمن متن آمده است؛ دقیقاً آنچه که بر زبان نمی‌آید و پیش فرض ضمنی متن است،

بایستی بر صحنه آورده شود. بدین گونه است که گادامر به جای اینکه گزاره‌ها را از طریق منطق قضیه‌ای بیازماید، از منطق پرسش و پاسخ استفاده می‌کند.

گادامر این اصل تفسیری را به چندین نحو به کار می‌برد. از سوی دیگر، او غالباً آن چیزهایی را به حساب می‌آورد که دقیقاً به واسطه نگفتن، یعنی به تعبیر خود او، معانی غیرمستقیم یا منفی قصد می‌شوند. الگویی که در این جا وجود دارد، هجو است و گادامر نمونه‌های زیادی از آن را در جمهوری می‌یابد؛ پیشنهادهای غیر عملی و بی‌جهتی را که افلاطون در آنجا می‌آورد، فقط می‌توان به عنوان وارون‌های هجوی گمراهی‌های زندگی سیاسی در آن روزگار تفسیر کرد. یعنی آنها را فقط «برعکس» می‌توان فهمید. اما به بیان کلی تر، به نظر او لازم است هر سخنی را که از قلم افلاطون و ارسطو می‌تراود، به مثابه پاسخی بنگریم که به سؤالی خاص داده می‌شود. اگر بخواهیم سخن آنها را بفهمیم، بایستی از این سؤال پرده برداریم و آن را مشخص سازیم.

معلوم می‌شود که افلاطون و ارسطو درصدد پاسخ‌گویی به سؤالاتی هستند که نحوه طرح آنها تا حدودی متفاوت است و همین نکته را بایستی علت اصلی تفاوت‌های ظاهری مشهود در تفکر آنها بدانیم. اگر چه گادامر این فقره را به صراحت ذکر نمی‌کند، ارسطو در مابعدالطبیعه، آلفا ۶، نشانه روشنی در اختیار ما قرار می‌دهد، آن جا که می‌گوید افلاطون اهتمام سقراط به حقایق ثابت اخلاقی را به کل عرصه طبیعت تعمیم داد. به نظر گادامر، افلاطون در کل آثار خویش درصدد پاسخ‌گویی به فروپاشی اخلاقی تقریباً کامل جامعه اش و فنون خطایی سوفسطایی مقارن با آن است که هر گونه استدلال اخلاقی واقعی را آشفته می‌سازد و به جای آن عقلانیت بخشی‌های کم و بیش مبدل به هوی و هوس را و اراده عنان گسیخته به سوی قدرت را قرار می‌دهد. این ظهور سفسطه زمینه تفکر او است. به همین دلیل افلاطون به ریاضیات روی می‌آورد، زیرا او در آنجا گونه‌ای از استدلال را سراغ دارد که از آسیب ناپذیری بدهی در برابر نیرنگ‌های سفسطی برخوردار است و در ساختارش بایستی شبیه استدلال تزلزل ناپذیری باشد که سقراط به واسطه آن به آنچه که حق می‌دانست پایبند می‌ماند. از سوی دیگر، ارسطو درصدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های نظری است، زیرا آنچه او را به تفکر وامی‌دارد حیرت است، نه بیگانگی سیاسی. از این جاست که او می‌خواهد ساختارهای مشابه اشیا را در تعدادی از قلمروها آشکار سازد، از جمله این قلمروها جهان طبیعت است، و جدای از این جهان، جهان عملی بشر. «احتیاط توصیفی» متناسب با وظیفه او ایجاب می‌کند که این قلمروها را جدا سازد، میان روش‌ها و متعلقات پژوهشی متناسب با هر کدام به دقت فرق بگذارد، و افلاطون را دقیقاً به دلیل مراعات نکردن همین تمایزها، فی‌المثل به دلیل دخالت دادن مثال هستی‌شناختی خیر در ملاحظات عملی‌ای که هیچ کاربردی ندارد، سرزنش کند. از این رو، اگر افلاطون به گونه

ای نظری بر ضدِ قصور فیثاغوریان در خصوص تمیز میان شیء محسوس و عدد معقول استدلال می‌کند، بدین منظور است که در تحلیل نهایی راه را بر گفتگوی سفسطی ابهام آمیز ببندد و بتواند، همانند سقراط، علی‌رغم نمودهایی در جهت مخالف که برخی گویندگان زیرک ممکن است با تردستی پدیدار سازند، به آن‌چه که اخلاقاً درست است، پایبند بماند. اما برای ارسطو زمینه‌ای وجود ندارد تا چنین جدایی‌ای را ایجاد کند، زیرا او با پرسش‌هایی مواجه است که از پدیدارهای جزئی مورد پژوهش او ناشی می‌شوند و در این جا نیز لازم می‌آید که او به انتقاد از افلاطون بپردازد. از این رو، انتقاد ارسطو از افلاطون بیش از آن مقدار که او، با توجه به پرسش‌هایی که مطرح می‌کرد، نمی‌توانست برای نتیجه‌گیری‌های افلاطون، به ویژه نتیجه‌گیری‌های مربوط به مثال جدای خیر، کاربردی پیدا کند.

حال اگر این امور را به طرز شایسته‌ای دسته‌بندی کنیم، به نتیجه‌ی شگفت‌انگیزی می‌رسیم: به نظر گادامر، سرانجام امر واحد و مشترکی وجود دارد که افلاطون و ارسطو هر دو به تبیین استادانه آن مشغول‌اند، اگر چه زمینه و روش این کار در خصوص این دو متفکر به یک منوال نیست. افلاطون و ارسطو هر دو به سنت واحد فلسفه‌ی لوگوس تعلق دارند. سقراط افلاطون در محاوره‌ی فایدون از تبیین‌های طبیعت‌گرایانه امور فاصله می‌گیرد و به لوگوس‌ها، یعنی روش سخن گفتن ما، روی می‌آورد. بر همین سیاق، ارسطو نیز پژوهش‌های خویش را بر یوس لگتای، یعنی نحوه‌ی سخن گفتن از چیزها، مبتنی می‌سازد. افزون بر این، افلاطون و ارسطو هر دو ایدوس را وجهه‌ی همت خویش قرار می‌دهند، یعنی صورتی را که به پرسش اصلی مطرح شده در گفتگوی ما از اشیا، یعنی چیستی آنها پاسخ می‌دهد. تردیدی نیست که افلاطون در واکنش اولیه‌ی خویش به تهدید اخلاقی سفسطایی‌گری به ریاضیات روی می‌آورد، اما از همان زمان نگارش فایدون، محاوره‌ای که سقراط در آن با دو فیثاغوری ریاضی‌مسلک در خصوص ایدوس (صورت‌ها) به بحث می‌پردازد، آشکار است که جهان را نیز بایستی به سان تجربه‌ی اخلاقی‌مان بفهمیم. آن‌گاه که سقراط، در رهیایی به سوی فرض ایدوس (صورت)، به توصیف توجه خودش به لوگوس‌ها می‌پردازد، تصریح می‌کند که در پی تبیین طبیعت بود و شیفته‌ی آناکساگوراس گردید، زیرا به نظر می‌رسید که او می‌خواهد امور طبیعی را در قالب آن‌چه که برای آنها بهترین است تبیین کند. بنابراین تصور می‌شد که عقل آناکساگوراس نقایص تبیین‌های علی طبیعت‌شناسانه محض را برطرف خواهد کرد، اگر چه این تصور فریبنده بود. از سوی دیگر، ارسطو در پاسخ‌گویی اولیه به پرسش‌های نظری با آن‌چه بالطبع است شروع می‌کند. اما در تحلیل نهایی می‌توان گفت ارسطو نیز در پژوهش‌های خویش درباره‌ی جهان پرسش سقراط و افلاطون را در خصوص فضیلت (آرته) و خیر بسط داده است. او می‌گوید طبیعت‌شناسان که فقط دو نوع تبیین در اختیار داشتند – از چه چیز [علت مادی]، و به واسطه‌ی چه چیز [علت فاعلی]

## ب. نقد صوری و محتوایی:

۱. مترجم انگلیسی در مقدمه‌ی خود که درباره‌ی ترجمه‌ی این کتاب از متن آلمانی است چنین می‌گوید: «لازم است به خاطر داشته باشیم که متن مثال خیر، بدان گونه که ابتدا در آلمان منتشر شد، در اصل روایت بسط یافته‌ی مطالبی بود که برای مخاطبی کاملاً برگزیده نوشته شده بود. به تعبیر دیگر، زمینه‌ی آن به کلی متفاوت از زمینه‌ی ای است که انتشار این ترجمه‌ی انگلیسی دارد، ترجمه‌ی ای که امیدوارم به دست طیف وسیعی از خوانندگان برسد که از علایقی گونه‌گون برخوردارند. سعی کرده‌ام متن آلمانی را، با این مقدمه و با تعدادی پاورقی، بسط دهم، زیرا بسیاری از مطالب به دلیل این که گادامر آنها را برای مخاطبان محدود خویش بدیهی انگاشته است [در متن اصلی] نیامده است، اما ما نمی‌توانیم چنین کنیم.

بخشی از مواد این پاورقی‌ها حاصل سال‌ها شاگردی من در حضور پروفیسور گادامر است و بخشی نیز برگرفته از بحث‌های طولانی‌ای است که درباره‌ی فقرات متعدد متن با ایشان داشتم. این بحث‌ها باعث شدند من با روشنی تمام با این عقیده‌ی گادامر هم‌آواز باشم که هر کلمه‌ی مکتوبی، همانند خطوط یک نمایش‌نامه‌ی مکتوب، تا حدودی فقط مرکب بی‌جان بر روی کاغذ پاره‌ای است و نیازمند آن است که با قرائت آن در ضمن محاوره زنده گردانیده شود. فقره‌هایی که ابتدا مبهم بودند و در جریان آن‌چه او بایستی درباره‌ی‌شان می‌گفت زنده شدند و روشن گشتند. تا آن‌جا که

برای من مقدور بود این بحث‌ها را در این‌جا ثبت کردم، اما این یادداشت‌ها نیز، از آنجا که ثبت شده‌اند، سخنی مرده هستند، و من بیم آن دارم که سلسله‌ی تفکری که آنها را برای روشن کردنش آورده‌ام، که گاه قطع شود. گادامر افزایش‌هایی را در برخی جاهای متن در اختیار من قرار داده و ابراز تمایل کرده است، آنها را در ترجمه بگنجانم؛ در آغاز و انجام این افزایش



ارسطو

die Antwort: das Eidos. Die „dialektische“ Antwort Platons, die in seinen Dialogen steckt, und die analytische Antwort des Aristoteles, die in seiner Trennung der praktischen von der theoretischen Philosophie gipfelt, rücken dadurch auf eine ungewohnte Weise zusammen. Die aristotelische Behandlung von Platons „Idee des Guten“, die in allen drei Ethiken vorliegt, ist weniger eine Kritik als eine Dokumentation der einen Sache, um die es beiden geht. Denn diese Kritik setzt, wie jede wirkliche Kritik, Gemeinsamkeit voraus. Dieser Grundsatz wird hier gegenüber der herrschenden genetisch-historischen Betrachtungsweise verteidigt.

ترجمه پیشنهادی: دانایی سقراط نسبت به جهل در مورد خیر، فلسفه مغرب زمین را با نقطه عطفی مواجه کرد که در بررسی آن چه میان افلاطون و ارسطو مشترک است، یعنی چرخش به جانب «لوگوی» یا فلسفه ایدوس، مورد پژوهش قرار می‌گیرد. پاسخ به پرسش سقراط درباره چستی شیء از این قرار است: ایدوس. پاسخ «دیالکتیکی» افلاطون که در مکالمات افلاطون نهفته است، و پاسخ تحلیلی ارسطو که در تفکیک فلسفه علمی از فلسفه نظری از سوی وی به اوج خود می‌رسد، کمتر از استناد به یک موضوع که هر دو بدان توجه دارند انتقادی است. زیرا این انتقاد همانند هر انتقاد واقعی مستلزم وجه اشتراک است. در این جا از این اصل بنیادین در برابر شیوه تأمل تکوینی – تاریخی دفاع می‌کنیم.

نقد و ارزیابی: از آن جایی که مترجم انگلیسی این قسمت را ترجمه نکرده است، متن فارسی نیز فاقد این بخش است. همان طور که اشاره شد، می‌توان این مورد را به عنوان شاهی بر این ادعا در نظر گرفت که متون زبان دوم فاقد دقت هستند.

#### مورد دوم:

متن آلمانی:

Gewiß konnte man schon damals an der universalen Gültigkeit dieses Schemas zweifeln, aber was Jaeger im Ausgang von der literargeschichtliche Analyse der aristotelischen „Metaphysik“ nach hinten und vorn als eine Entwicklungalinie der Abkehr von der Ideenlehre extrapolierte, hatte wenigstens Eindeutigkeit, ganz abgesehen davon, daß seine Analysen den Blick für den künstlichen Redaktionszustand des

ستاره ای قرار داده ام. هم‌چنین گادامر گه‌گاه الفاظ متن اصلی را تغییر می‌داد، و من این تغییرها را هر جا که حایز اهمیت‌اند، مد نظر قرار داده‌ام. این نکته نیز شایان ذکر است که در برخی موارد، به دلیل روشنی، خوانایی، و ملاحظات سبک شناختی، نتوانسته‌ام ترجمه تحت‌اللفظی عرضه کنم.» (ص ۴۳ و ۴۴).

به نظر نگارنده مهم‌ترین انتقادی که می‌توان در این جا مطرح کرد این است که مترجم انگلیسی دقیقاً مشخص نکرده است که ترجمه خود را از کدام متن آلمانی انجام داده است. افزون بر این، اگر چه مترجم انگلیسی می‌گوید: «گادامر افزایش‌هایی را در برخی جاهای متن در اختیار من قرار داده و ابراز تمایل کرده است آنها را در ترجمه بگنجانم؛ در آغاز و انجام این افزایش ستاره ای قرار داده‌ام»، اما منظور خود را از این عبارت که «هم‌چنین گادامر گه‌گاه الفاظ متن اصلی را تغییر می‌داد، و من این تغییرها را هر جا که حایز اهمیت‌اند مد نظر قرار داده‌ام» به هیچ وجه روشن نمی‌سازد. آیا منظور مترجم انگلیسی «از مد نظر قرار دادن» این است که این تغییرات را به همان صورت اعمال کرده است؟ اگر چنین کاری را انجام داده باشد، می‌بایست خواننده خود را دقیقاً از نحوه این تغییرات آگاه می‌گرداند، حال آنکه مترجم انگلیسی در متن هیچ سخنی از این تغییرات به میان نمی‌آورد. به عنوان مثال، نخستین موردی که در پایین به عنوان نقد ترجمه ذکر می‌شود، نشان می‌دهد که مترجم انگلیسی، در همان فصل اول که با عنوان «مسئله» در دست بررسی است، یک پاراگراف از متن آلمانی را ترجمه نکرده است. در این مورد مترجم انگلیسی هیچ نکته‌ای را بیان نکرده است که آیا ترجمه این پاراگراف به خاطر تغییر نظر خود گادامر و اصلاح این بخش متن بوده است یا این که خود مترجم انگلیسی آگاهانه یا ناآگاهانه آن را ترجمه نکرده است. به هر صورت، برخی از جنبه‌های شیوه ترجمه مترجم انگلیسی با ابهام جدی روبه‌رو است و از این جهت می‌توان این ترجمه را دارای یک اشکال مهم دانست.

۲. در این قسمت، نگارنده به مقایسه و تطبیق متن آلمانی، انگلیسی و فارسی می‌پردازد و در هر مورد، ترجمه پیشنهادی و ارزیابی خود را بیان می‌کند.

#### مورد نخست:

در همان فصل اول که با عنوان «مسئله در دست بررسی» است، مترجم انگلیسی، این پاراگراف از متن آلمانی را ترجمه نکرده است:

Das sokratische Wissen der Unwissenheit über das Gute hat in der abendländischen Philosophie eine Wendung gebracht, die in dieser Studie auf das hin untersucht wird, was Plato und Aristoteles gemeinsam ist: die Wendung zu den „Logoi“, d.h. zu der Eidos – Philosophie. Auf die sokratische Frage nach dem, was etwas ist, lautet

## ترجمه انگلیسی

### اسمیت

### از متن آلمانی

### با چند

### اشکال جدی

### مواجه است،

### به ویژه

### از آن جهت

### که برخی از

### تغییراتی را

### که به توصیه

### گادامر در

### متن اصلی

### وارد کرده،

### مشخص ننموده

### است.



افلاطون

●  
مهم‌ترین  
انتقادی  
که می‌توان  
در این جا  
مطرح کرد  
این است که  
مترجم انگلیسی  
دقیقاً مشخص  
نکرده است  
که ترجمه  
خود را از  
کدام متن آلمانی  
انجام داده  
است.

کلی این طرح را مورد تردید قرار دهد، اما آن چه یگر در آغاز تحلیل‌های ادبی - تاریخی خود از متافیزیک ارسطو از صدر تا ذیل، به عنوان مسیر تحوّل گسست [ارسطو] از آموزهٔ مُثُل استنباط نمود، حداقل از وضوح برخوردار بود، صرف نظر از اینکه تحلیل‌های وی چشم ما را به وضعیت تصنعی در ویرایش آثار ارسطو گوشود. البته حتی در آن زمان نیز در طرح یگر آشکار بود که «طبیعیات اولیه» او در نسبت با «متافیزیک اولیه» او از طرح‌های مشخص و قابل فهم بسیار کمتری برخوردار بود و در وضعیتی که کتاب‌های طبیعیات به دست ما رسیده است، مبانی ادبی - تاریخی واقعاً قانع‌کننده‌ای نیافت.

#### نقد و ارزیابی:

در این مورد می‌توان به دو نکته اشاره کرد. نخست اینکه در جملهٔ اول ساختار و سیاق ترجمهٔ اسمیت با متن آلمانی متفاوت است. افزون بر این، معنای جملهٔ اول نیز اندکی متفاوت از ترجمهٔ فتحی می‌باشد. دوم این که جملهٔ دوم اشتباه ترجمه شده است. زیرا مراد گادامر در این جمله این است که «طبیعیات اولیه» بسیار کمتر از مابعدالطبیعهٔ اولیه دارای طرح‌های مشخص و آشکار است. اما ترجمهٔ فتحی متضمن این معنا است که طرح‌های مربوط به طبیعیات اولیه کمتر از مابعدالطبیعهٔ اولیه شکننده هستند. همان طور که به راحتی می‌توان مشاهده کرد در این مورد، مترجم انگلیسی به درستی عبارت greifbare (که صفت است) را به tangible برگردانده است که به معنای «مشخص»، «آشکار» و «لمس» است. فتحی به اشتباه این عبارت را به معنای «شکننده» گرفته است و معنای جمله را

aristotelischen Corpus öffneten. Schon damals fiel freilich an der Jaegerschen Konstruktion auf, daß seine „Urphysik“ sehr viel weniger greifbare Konturen hatte als seine „Urmetaphysik“ und in dem Zustande der überlieferten Physikbücher keine wirklich überzeugende literargeschichtliche Stütze fand.

متن انگلیسی ص ۷:

Even at that time, to be sure, one could have doubted that this construction was universally valid. But, starting from a literary-historical interpretation of Aristotle's Metaphysics, Jaeger extrapolated a line of development backwards and forwards in Aristotle's divergence from the doctrine of the ideas, and it could be said in his favor that his construction was at least unequivocal, not to mention the fact that his analyses exposed the artificiality in the editing of the Aristotelian corpus up to that time. Even then, of course, it was noted that Jaeger's construction yielded a "proto-physics" with far less tangible contours his "proto-metaphysics," and that the proto-physics was, if seen from the perspective of literary history, not supported convincingly, given the state in which the Physics books have come down to us.

متن فارسی ص ۵۵:

بی‌تردید حتی در آن زمان نیز اعتبار کلی این ساختار قابل تردید بود. اما یگر، با شروع از تفسیری ادبی - تاریخی از مابعدالطبیعهٔ ارسطو، به ترسیم خط سیر جنگ و گریز جدایی طلبانهٔ ارسطو از آموزهٔ مُثُل پرداخت، و در حمایت از او می‌توان گفت که ساختارش دست‌کم خالی از ابهام بود، صرف‌نظر از این حقیقت که تحلیل‌های او موارد تصنعی را در ویرایش آثار ارسطویی تا آن زمان آشکار کرد. البته، حتی در آن هنگام نیز ملاحظه می‌شد که ساختار یگر طبیعیات اولیه‌ای به دست می‌دهد که طرح‌هایش کمتر از «مابعدالطبیعهٔ اولیه» او شکننده هستند؛ و ملاحظه می‌شد که این طبیعیات اولیه را، اگر از منظر ادبی - تاریخی بنگریم، بر پایهٔ حالتی که کتاب‌های طبیعیات در طی آن به دست ما رسیده‌اند نمی‌توان به طور متقاعد کننده‌ای تأیید کرد.

#### ترجمهٔ پیشنهادی:

مسلم است که حتی در آن زمان فرد می‌توانست اعتبار

کاملاً تغییر داده است. فارغ از این نکته، بی آنکه متن انگلیسی و فارسی را مقایسه کنیم، می توانیم به لحاظ مفهومی نیز این اشکال را در متن فارسی ببینیم. زیرا با کمی دقت می توان فهمید که این دو جمله زیر با هم تناقض دارند:

۱. ساختار یگر طبیعیات اولیه‌ای به دست می‌دهد که طرح‌هایش کمتر از "مابعدالطبیعه اولیه" او شکننده هستند.

۲. طبیعیات اولیه را نمی‌توان به طور متقاعد کننده‌ای تأیید کرد.

با توجه به گزاره ۱ می توان گفت که طرح‌های مربوط به طبیعیات اولیه مستحکم‌تر از مابعدالطبیعه هستند. به لحاظ تاریخی می دانیم که مابعدالطبیعه از اعتبار بسیاری برخوردار است. پس در نتیجه باید بگوییم طرح‌های مربوط به طبیعیات اولیه مورد نظر یگر مستحکم‌تر از مابعدالطبیعه است و از این رو، از اعتبار بیشتری هم برخوردار است. اما این نتیجه گیری با گزاره ۲ متناقض است.

#### مورد سوم:

متن آلمانی:

Wenn im Falle des Aristoteles unsere Zuversichtlichkeit, Entwicklungsphasen seines Denkens in seinen Schriften wiedererkennen zu können, weitgehend geschwunden ist, so drängt sich die Frage auf, ob es nicht bei Plato ähnlich steht und ob die herrschende historisch-genetische Betrachtung der platonischen Schriften ihrerseits überhaupt genügend fundiert ist.

متن انگلیسی ص ۸:

Now that our confidence that we can discern developmental phases in Aristotle has pretty well vanished, the question forces itself upon us whether the same thing does not hold for Plato. Is there sufficient foundation for the prevailing historical-genetic way of viewing Plato's writing?

متن فارسی ص ۵۶:

حال که اطمینان ما در خصوص مراحل تحوّل ارسطو به کلی از میان رفته است، این سؤال به گونه ای جدی مطرح می شود که آیا در خصوص افلاطون نیز جریان از همین قرار است؟ آیا مبنای کافی برای اطلاق روش متداول تاریخی - تکوینی بر رسالات افلاطون وجود دارد؟

ترجمه پیشنهادی:

اگر در مورد ارسطو اطمینان ما به اینکه بتوانیم مراحل تحول اندیشه او را در آثارش بشناسیم تا حد زیادی از بین رفته باشد، آنگاه این پرسش مطرح می شود که آیا در خصوص افلاطون همین امر صادق نیست و آیا بررسی تاریخی - تکوینی رایج در مورد آثار افلاطون به طور کلی و به قدر کافی بنیاد نهاده شده است؟

#### نقد و ارزیابی:

مترجم انگلیسی به دو نکته توجه نکرده است: نخست اینکه جمله آلمانی با عبارت «شرطی» و نه «خبری» آغاز می شود و دوم اینکه در متن آلمانی موضوع اصلی «مراحل تحول اندیشه ارسطو» است و نه «مراحل تحوّل ارسطو». مترجم انگلیسی واژه Denken (اندیشه) را ترجمه نکرده است.

#### مورد چهارم:

متن آلمانی:

In Wahrheit hat es für den modernen Leser eine geradezu absurde Aufdringlichkeit, wie der späte Plato des *Parmenides-Dialogs* seinem frühen Kritiker Aristoteles in der Kritik der Ideenlehre wahrhaft ebenbürtig erscheint.

متن انگلیسی ص ۹:

In truth it is almost absurdly obtrusive to the modern reader that the late Plato of the *Parmenides* seems every bit the equal of Aristotle in criticizing the doctrine of the ideas.

متن فارسی ص ۵۷:

در حقیقت از نظر خواننده جدید هر جزء افلاطون اخیر پارمینیدس با قسمتی از انتقادات ارسطو از نظریه مثل برابر می باشد.

ترجمه پیشنهادی:

در حقیقت این امر که چگونه آخرین افلاطون مکالمه پارمینیدس با نخستین ارسطوی منتقد که به نقد آموزه مثل می پردازد واقعاً برابر به نظر می رسد برای خواننده جدید نوعی سماجت واقعاً بی معنا است.

نقد و ارزیابی:

در این مورد، با کمی اغماض می توان ترجمه انگلیسی را درست دانست. اما ترجمه فارسی دارای اشکال است، زیرا فتحی عبارت *it is almost absurdly obtrusive* را ترجمه نکرده است و به همین دلیل معنای جمله را کاملاً تغییر داده است زیرا با توجه به ترجمه فتحی باید بگوییم که از نظر خواننده جدید «هر جزء افلاطون اخیر پارمینیدس با قسمتی از انتقادات ارسطو از نظریه مثل برابر می باشد» در حالی که

Aristotle's phronesis. In treating phronesis, Aristotle explicitly distinguishes practical knowledge from both theoretical and technical knowledge. He characterizes it as a different kind of knowing (allos eidos gnoseos) (EN 1141b33, 1142a30; EE 1246b36). The virtue of practical knowledge, of phronesis, appears as the epitome of everything that Socrates' exemplary life displays. The picture of Socrates that Plato draws in the *Apology* also shows him to be removed from any merely "theoretical" concern.

متن فارسی ص ۸۹ و ۹۰:

اگر تحلیل‌های روشن‌گر ارسطو از حالات شناختن (هکسیس تو آلتوتوین) (اخلاق نیکوماسی، کتاب ۴) را، و به ویژه تمایز گذاشتن او میان معرفت فنی و عملی را، در راستای این بصیرت لحاظ کنیم، به نتیجه چندان شگفتی نمی‌رسیم: ملاحظه می‌کنیم که تا چه اندازه معرفت خیر که سقراط در جستجویش بود به فرونسیس [حکمت عملی] ارسطو نزدیک است. ارسطو، در بررسی فرونسیس، به صراحت میان معرفت عملی و هر دو معرفت نظری و فنی فرق می‌گذارد. او فرونسیس را به عنوان نوع متفاوتی از شناختن (آلو ایدوس گئوسئوس) توصیف می‌کند (اخلاق نیکوماخوس ۳۰a1142، ۳۳b1141؛ اخلاق اتودموسی ۳۶b1246). به نظر می‌آید فضیلت معرفت عملی، یعنی فضیلت فرونسیس، لب هر آن چیزی باشد که حیات الگویی سقراط به منصه ظهور می‌گذارد. تصویر سقراط در دفاعیه افلاطون نشان می‌دهد که او به هیچ وجه فقط به امور «نظری» مشغول نبوده است.

ترجمه پیشنهادی: اگر به تحلیل‌های روشن‌گری که ارسطو در کتاب ۶ اخلاق نیکوماخوس درباره شیوه‌های دانایی و به ویژه درباره تمایز شناخت فنی و عملی ارائه کرده است در راستای این شناخت به کار ببریم، آنگاه نزدیکی شناخت خیر که سقراط در جستجویش بود به فرونسیس ارسطو آشکار می‌شود، اگر چه این نزدیکی در نهایت اصلاً غیرمنتظره نیست. در آن جا ارسطو صراحتاً شناخت عملی را هم از شناخت نظری و هم از شناخت فنی متمایز می‌کند و آن را به عنوان نوع متفاوتی از شناخت به شمار می‌آورد. فضیلت شناخت عملی، [یعنی] فرونسیس، همچون مظهر چیزی به نظر می‌آید که حیات سقراط آن را تجربه کرده است. حتی تصویری که افلاطون در رساله دفاعیه از سقراط ترسیم می‌کند نشان می‌دهد که او از هر علاقه صرفاً نظری به دور بوده است.

### نقد و ارزیابی:

۱. در متن انگلیسی و فارسی به کتاب ۴ اخلاق نیکوماس

معنای عبارت فوق این است که برای خواننده جدید این پرسش که «آیا آخرین افلاطون مکالمه پارمنیدس با نخستین ارسطوی منتقد که به نقد آموزه مثل می‌پردازد واقعاً برابر به نظر می‌رسد، نوعی سماجت بی‌معنا است.» از سوی دیگر، حتی اگر ترجمه فتنی را درست بدانیم (که اصلاً این‌گونه نیست) ترجمه فتنی به لحاظ مفهومی حاوی یک اشکال است، یعنی اینکه اگر به جمله فارسی، فارغ از اینکه این ترجمه درست است یا خیر، توجه کنیم این پرسش مطرح می‌شود که از نظر خواننده جدید چه کسی با «افلاطون اخیر پارمنیدس» برابر می‌باشد؟ پاسخ فتنی این است: «قسمتی از انتقادات ارسطو!» روشن است که وقتی می‌پرسیم افلاطون با چه کسی برابر می‌باشد نمی‌توانیم بگوییم انتقادات ارسطو، بلکه باید بگوییم خود ارسطو.

### مورد پنجم:

متن آلمانی:

Wendet man die leichtvollen Analysen, die Aristoteles im 6. Buch der *Nikomachischen Ethik* über die Weisen des Wissendseins und insbesondere über den Unterschied des ‚technischen‘ und des ‚praktischen‘ Wissens gegeben hat, auf diese Erkenntnis an, so ergibt sich eine – am Ende gar nicht einmal überraschende – Nähe des von Sokrates gesuchten Wissens des Guten zur aristotelischen ‚Phronesis‘. Praktisches Wissen wird dort von Aristotles ausdrücklich sowohl vom theoretischen wie vom technischen Wissen unterscheiden und als eine andere Art von Wissen bezeichnen. Die Tugend des praktischen Wissens, die Phronesis, erscheint wie ein Inbegriff dessen, was das Leben des Sokrates vorgelebt hat. Auch das Bild, das Plato in der *Apologie* von Sokrates zeichnet, zeigt ihn von allem bloß theoretischen Interesse weit entfernt.

متن انگلیسی ص ۳۳:

If one brings Aristotle's illuminating analyses of the modes of knowing (hexeis tou aletheuein) (EN, book 4) to bear on this insight, and in particular his differentiation between technical and practical knowledge, the end result is not even surprising: we see how close the knowledge of the good sought by Socrates is to



shares with Plato even when he critically separates himself from him.

متن فارسی ص ۹۰ و ۹۱:

در این جا سقراط به صورت چهره اسطوره‌ای در می آید که در وجودش معرفت خیر سرانجام با معرفت حق و معرفت موجود، گویی در یک عالی‌ترین ثوریا [نظر] پیوند می خورد. در این جاست که کار ما شروع می شود: و آن بالا بردن این وحدت اسطوره‌ای معرفت خیر، حق، و واقعی به سطح تفکر مفهومی، و در ضمن این کار، قابل درک ساختن آن چیزی است که ارسطو حتی آنگاه که خودش را نقادانه از افلاطون کنار می کشد با او سهیم است.

ترجمه پیشنهادی:

در این جا سقراط تبدیل به چهره ای اسطوره ای می شود که شناخت خیر در نهایت با شناخت امر حقیقی و شناخت وجود مثلا در والاترین ثوریا ادغام می شوند. وظایف ما از همین جا استنتاج می شود. ضروری است که این وحدت اسطوره‌ای را در سطح مفاهیم به کار گیریم و بدین ترتیب چیزی را آشکار سازیم که ارسطو با افلاطون سهیم است، حتی اگر ارسطو نقادانه خود را از افلاطون مجزا کند.

#### نقد و ارزیابی:

۱. فتحی عبارت knowledge of the true and knowledge of being را "معرفت حق و معرفت موجود" ترجمه کرده است، در حالی که این عبارت به معنای شناخت امر حقیقی و شناخت وجود است.

۲. مترجم انگلیسی عبارت knowledge of the good, the true, and the real را در جمله فوق افزوده است و چنین عبارتی در متن آلمانی وجود ندارد. با توجه به این مورد می توان گفت ترجمه انگلیسی دقیق نیست.

#### مورد هفتم:

متن آلمانی:

Es ist bezeichnend, daß Plato selber den Wissenunterschied zwischen dem Wissen des Guten und allem übrigen Wissen, den er in den sokratischen Dialogen mit überlegener Aporetik herausarbeitet, stets nur in negativer Form markiert hat.

متن انگلیسی ص ۳۴:

It is characteristic and significant that Plato himself consistently delimits knowledge of the good from all other knowledge only in a negative way. In the Socratic dialogues he elaborates the difference by sovereignly reducing the discussion to an aporia.

اشاره می‌شود در حالی که در متن اصلی، کتاب ۶ اخلاق نیکوماخوس مورد اشاره قرار گرفته است.

۲. عبارت überraschende (غیر منتظره) صفت "نزدیکی" است و نه صفت "نتیجه"، آن چنان که مترجم انگلیسی تصور کرده است. ۳. مترجم انگلیسی به جای عبارت dort (آنجا)، عبارت In treating phronesis را آورده است، در حالی که این افزوده مترجم انگلیسی است و باعث اشتباه مترجم فارسی نیز شده است زیرا فتحی در جمله بعد، به جای اینکه به جای at معرفت عملی یا شناخت عملی را بیاورد، اصطلاح فرونسیس را آورده است.

۴. در عبارت The virtue of practical knowl- edge, of phronesis اصطلاح virtue (فضیلت) را از آن phronesis دانسته است، در حالی که در متن آلمانی اصطلاح die Tugend (فضیلت) از آن die Phronesis نیست.

۵. ترجمه فارسی جمله آخر دقیق نیست. فتحی جمله را بدین گونه ترجمه کرده است: «تصویر سقراط در دفاعیه افلاطون نشان می دهد که او به هیچ وجه فقط به امور «نظری» مشغول نبوده است.» در حالی که ترجمه دقیق جمله فوق این است: «حتی تصویری که افلاطون در رساله دفاعیه از سقراط ترسیم می کند نشان می دهد که او از هر علاقه صرفاً نظری به دور بوده است.»

#### مورد ششم:

متن آلمانی:

Sokrates wird hier zu einer mythischen Figur, in der das Wissen des Guten am Ende mit dem Wissen des Wahren und des Seins wie in einer höchsten ‚Theoria‘ zusammenfällt. Von da aus leitet sich unsere Aufgabe ab. Es gilt diese mythische Einheit auf die Ebene der Begriffe zu beziehen und dadurch verständlich zu machen, was Aristoteles mit Plato teilt, auch wenn er sich kritisch gegen ihn abgrenzt.

متن انگلیسی ص ۳۴:

Here Socrates becomes a mythical figure in whom knowledge of the good ultimately coalesces with knowledge of the true and knowledge of being in highest theoria as it were. Our task originates here: it is to raise this mythical unity of knowledge of the good, the true, and the real to the level of conceptual thinking, and in so doing, to make comprehensible what Aristotle

به نظر گادامر، تأسف آورترین نتیجه این گونه مقایسه افلاطون و ارسطو این بوده است که دو متفکر را نه تنها با یکدیگر، بلکه با خودشان نیز در تعارض ببینیم. کسانی بر این عقیده‌اند که هر دو متفکر نسبت به مواضع پیشین خویش تحول یافته‌اند و از این رو، مواضع قبلی خویش را پس گرفته‌اند و آنها این عقیده را با مقابله گزاره‌هایی از آثار متأخر افلاطون و ارسطو با گزاره‌هایی از آثار متقدم آنها تأیید کرده‌اند.

متن فارسی ص ۹۱:

این نکته مشخص کننده و حایز اهمیت است که خود افلاطون پیوسته میان معرفت خیر و هر گونه معرفت دیگری فقط به گونه‌ای سلبی فرق می‌گذارد. او در محاورات سقراطی این فرق را با تحویل مقتدرانه بحث به مسئله‌ای لاینحل به گونه‌ای استادانه نشان می‌دهد.

ترجمه پیشنهادی:

این امر مشخص است که خود افلاطون تمایز معرفتی میان شناخت امر خیر و هر شناخت دیگر را، تمایزی که افلاطون آن را در محاورات سقراطی با مسئله‌شناسی استادانه آشکار می‌سازد، همواره تنها به شیوه سلبی مشخص می‌کند.

نقد و ارزیابی:

مترجم انگلیسی اصطلاح Wissen را در Wissen- unterschied ترجمه نکرده است.

مورد هشتم

متن آلمانی

Wenn man Aristoteles mit früheren oder späteren Lehren griechischer Denker vergleicht, kann man nicht zweifeln, daß er alles in allem zu der Eidos-Philosophie gerechnet werden muß, die Plato durch die Einführung der Ideen und der Dialektik begründet hat.

متن انگلیسی ص ۱۴:

If one compares Aristotle with the teachings of earlier or later Greek thinker, on cannot doubt that all in all he must be counted as part of the eidos (form) philosophy that Plato established by introducing the ideas and dialectic.

متن فارسی ص ۶۴:

اگر کسی ارسطو را با تعالیم اندیشمندان متقدم یا متأخر یونان مقایسه کند، تردیدی برایش باقی نمی‌ماند که سرتاسر فلسفه او را بایستی جزو فلسفه ایدوس (صورت) به حساب آورد، فلسفه‌ای که

افلاطون با مطرح کردن مُثُل و دیالکتیک تأسیس کرد.

ترجمه پیشنهادی:

اگر شخص، ارسطو را با آموزه‌های متقدم یا متأخر متفکران یونانی مقایسه کند نمی‌تواند تردید کند که ارسطو در مجموع باید جزو فلسفه ایدوس به شمار آید، فلسفه‌ای که افلاطون آن را از طریق تعلیم مُثُل و دیالکتیک استوار ساخته بود.

نقد و ارزیابی:

۱. مترجم انگلیسی به اشتباه صفت früheren oder späteren Lehren است برای Greek thin-ker به کار برده است. به عبارت دیگر، ترجمه فارسی این عبارت این نیست که: «اگر کسی ارسطو را با تعالیم اندیشمندان متقدم یا متخر یونان مقایسه کند»، بلکه چنین است: اگر شخص، ارسطو را با آموزه‌های متقدم یا متأخر متفکران یونانی مقایسه کند.  
۲. فتحی در ترجمه خود اصطلاح «فلسفه» را در عبارت «سرتاسر فلسفه او را بایستی جزو فلسفه ایدوس (صورت) به حساب آورد» از خود افزوده است و این اصطلاح در متن آلمانی و انگلیسی وجود ندارد.

نتیجه گیری:

نگارنده در ابتدای مقاله این پرسش را مطرح کرد که آیا ۱. ترجمه انگلیسی اسمیت از متن آلمانی از کیفیت مناسب برخوردار است یا خیر؟  
۲. آیا ترجمه فارسی متن انگلیسی اسمیت از کیفیت مناسب برخوردار است یا خیر؟

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که ترجمه انگلیسی اسمیت از متن آلمانی با چند اشکال جدی مواجه است، به ویژه از آن جهت که برخی از تغییراتی را که به توصیه گادامر در متن اصلی وارد کرده، مشخص ننموده است. در مورد ترجمه فتحی نیز می‌توان گفت که ایشان سعی وافر داشته‌اند تا به متن وفادار باشند و ترجمه‌ای دقیق ارائه دهند، اما مانند هر مترجم دیگری، ترجمه ایشان نیز خالی از اشکال نیست.

پی‌نوشت:

\* mohsenarimani58@yahoo.com